

توصیف و تبیین کند. این کتاب با تصویری از مقتدرترین ایلخان منطقه و بیگلربیگی منطقه در دوران قاجاریه؛ یعنی، کریم‌خان بویراحمادی معروف به بهادرالسلطنه بر روی جلد آغاز می‌شود. در ذیل این تصویر، عکس دیگری از سران مسلح عشایر بویراحمادی به همراه تیپ بهبهان - که مربوط به زمان اعلام آمادگی آنان جهت سرکوبی غایله‌ی آذربایجان در دوره‌ی پهلوی است - چاپ شده است. این دو عکس برای کسانی که با تاریخ منطقه آشنا باشند گویای بخش عظیمی از وقایع و حوادث تاریخی در دوره‌ی قاجاریه و پهلوی است؛ و به راستی که نشانه‌شناسی این دو تصویر و انتخاب دقیق آن‌ها، روایت‌گرای دقیق برای مؤلف و خواننده‌ی نکته سنج است.

عکس نخست، نماد قدرت محلی و اوج اقتدار ایلات منطقه در دوره‌ی استبداد کیسر است که حاکمیت را نیز مقهور خود می‌کردند و عکس دوم نیز نشانگر تعلق خاطر به وطن؛ در عین جوانمردی و استقلال است و مؤید تعلق به هویت ملی و فداکاری به

تاریخ سیاسی کهگیلویه

سیدمصطفی تقوی مقدم

معرفی و نقد کتاب:

تاریخ سیاسی کهگیلویه

کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه را می‌توان در زمره‌ی کتاب‌های دوران پختگی و سنجیدگی تاریخ‌نگاری عشایری منطقه برشمرد. این کتاب که حاوی ۵۸۰ صفحه مطلب به همراه ضمائم از قبیل: اسناد، نامه‌ها، گزارش‌ها و عکس‌های مربوطه است، سعی دارد با نگاهی تحلیلی مبتنی بر تحولات عمومی و ملی کشور و اتفاقات خاص منطقه، تحولات را



دوره با رعایت سرفصل‌ها و موضوعات خاص و متمایز، با پرداختن به جغرافیای تاریخی منطقه در هر دوره، به اجمال اقدام به بررسی وضعیت اجتماعی، زبان، خط، مذهب و وضعیت معیشتی مردم نموده است و در بخش سیاسی پیش‌تر به تفوق‌طلبی‌های ایلی، روابط میان ایلات و حاکمیت و هر کدام از ایلات، ایلات همسایه و تحولاتی که در نظام سیاسی منطقه و اداره‌ی ایلات رخ می‌داده پرداخته است. از همین‌رو مؤلف با محور قرار دادن درجه‌ی اهمیت وقایع از حیث افکار عمومی، اقدام به پالایش و گزینش اتفاقات سیاسی نموده است و فقط وقایعی را که بار تاریخی و سیاسی بیش‌تری داشته‌اند برگزیده و با روی‌کرد مسأله‌محور، از منظری سیاسی وقایع را شناسایی و تحلیل نموده است.

در بخش نخست تحت عنوان کهگیلویه‌ی قبل از اسلام، به بررسی اوضاع سیاسی منطقه و تشکیلات سیاسی از دوره عیلامیان تا ساسانیان پرداخته و گفته شده که استان کهگیلویه و بویراحمد فعلی در گذشته بخشی از دولت عیلام و ایالتی به نام آنشان بوده که مهم‌ترین ایالت عیلام و خاستگاه هخامنشیان به‌شمار می‌آمده

خاطر خاک ایران در مقابل جدایی‌طلبی است. مؤلف، با عنوان تاریخ سیاسی کهگیلویه از همان آغاز رویکرد خود را نسبت به تاریخ و تحلیل‌های آن مشخص نموده و دقیقاً تا پایان کتاب با رویکردی سیاسی - عقیدتی؛ به تبیین تاریخ تحولات می‌پردازد و هرگاه که گریزی به مقولات اجتماعی و دینی و اقتصادی زده، به اجمال و در حد کفایت و جهت رعایت پیوستگی بین مطالب بوده است. وی دامنه‌ی زمانی بررسی خود را از دوران باستان تا انقلاب اسلامی ۵۷ قرار داده است.

مطالب کتاب در دو برهه‌ی زمانی قبل و بعد از اسلام نگاشته شده است. در هر برهه، زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی حکومت‌های حاکم در سطوح ملی و محلی مورد بررسی قرار گرفته است و با اتکا به تاریخ ملی سعی شده که روابط میان ایلات و عشایر منطقه با مراکز قدرت (سستی و مدرن؛ بومی و غیربومی)، روابط درون ایلی و برون ایلی، درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای، تیپولوژی سیاسی و اجتماعی، رفتار شناسی سیاسی خوانین و کلاتران منطقه و دولتمردان و حاکمان، تفوق‌طلبی‌های ایلی، هم‌گرایی‌های ملی و دینی مورد بررسی واقع شوند. از این‌رو مؤلف در هر

که با وجود فتح ایران توسط اعراب، این منطقه توانست استقلال خود را حفظ کند و تا اوایل قرن سوم حاکمیت منطقه به عهده‌ی اقوام شبانکاره از جمله حاکمی به نام روزبه بود که به وی پادشاه زمیگان می‌گفتند و بعد از او نوبت به گیلویه رسید و منطقه به زم گیلویه معروف گشت. وی در درگیری با اعراب کشته شد و حکومت از دست خاندان او خارج شد؛ اما با شکست اعراب توسط عمرولیث، حکومت بار دیگر به خاندان گیلویه بازگشت (ص ۲۳۳). با به قدرت رسیدن آل بویه به مرکزیت ارجان (نزدیکی بهمان) حاکمیت از دست افراد بومی مدتی خارج شد تا این که مجدداً فضولیه‌ی شبانکاره بر نواحی فارس استیلا یافت و در هر طرف امیری شبانکاره قرار داد. در نهایت وی توسط خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور سلجوقی شکست خورد و کشته شد. تا زمان اتابک مظفرالدین سنقر، حکومت منطقه در دست فرزندان سلغر و اتابکان سلجوقی بود؛ اما در سال ۵۵۰ ابوطاهر که از اعقاب فضولیه بود و بعد از مهاجرت به شامات به منطقه برگشت، شبانکاره‌های رقیب را سرکوب نمود و حکومت اتابکان لر را تشکیل داد. حکومت اتابکان به دو شاخه‌ی لر

است. در ادامه به نبرد اسکندر مقدونی و دفاع مردم منطقه در دربند پارس به سرکردگی آریوبرزن اشاره می‌کند و سپس در دوره‌ی ساسانیان به طوایف شبانکاره - که ساکنین اولیه منطقه بوده‌اند - اشاره شده و گفته می‌شود که آن‌ها از سپهبدان مملکت فارس بوده‌اند و اردشیر بابکان از همین گروه بوده که از ولایت بازرنگ برخاسته و در آتشکده‌ی داراب گرد حاکمیت یافته است. امرای شبانکاره خود را از نسل اردشیر بابکان می‌دانستند و هنوز هم طوایف قدرتمند و خاندان خوانین منطقه و کی‌های موسوم به طوایف اردشیری شامل چهار طایفه (کی‌گیوی، گودرزی؛ اولاد علی مؤمن و تامرادی) خود را از نسل اردشیر بابکان می‌دانند (ص ۲۱).

در بخش دوم که به بررسی تحولات سیاسی منطقه در دوره‌ی اسلامی می‌پردازد، تحولات سیاسی از سقوط ساسانیان تا ظهور صفویه؛ استیلای صفویه و سپس افشاریه و زندیه و قاجاریه و از مشروطیت تا سلطنت رضاشاه و در دوره‌ی رضا شاه و محمدرضا شاه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مورد نحوه‌ی حاکمیت در منطقه تا قبل از دوران صفویه چنین ذکر شده



با حاکمان کهگیلویه درگیر شدند؛ ولی هر بار شکست سنگینی را متحمل شدند؛ به گونه‌ای که در منطقه‌ی علی‌رضاخان دوبار محمود افغان را شکست داد و یک بار محاصره‌ی بهبهان توسط محمود افغان بی‌نتیجه ماند و به تلفات سنگین انسانی لشکریان وی در کوه‌های برف‌گیر کهگیلویه و بویراحمد منجر شد (ص ۷۲).

در زمان نادرشاه افشار، یکی از ایلات منطقه به نام ایل نوبی به خاطر لیاقت ریاست ایل، کاظم‌خان لر، از موقعیت ویژه‌ی برخوردار بوده است. در زمان زندیه به دلیل وابستگی‌های قوم کریم‌خان زند به قوم لر و نقش مردم منطقه در پیروزی‌های وی، این منطقه تا حدی از آبادانی برخوردار می‌گردد. در همین دوره درگیری‌هایی بین ایلات لیراوی (بهمی و طیبی) و صادق‌خان زند و بعداً جعفرخان زند رخ داد. در همین دوره گویا جعفرخان زند با سرکشته شدگان عمارت ساخته است (ص ۹۴).

با افول دوران حاکمیت زندیه و با به قدرت رسیدن قاجار به تدریج وزن سیاسی ایل بویراحمد در میان سایر ایلات در معادلات منطقه‌ای زیاد شد و به مهم‌ترین ایل منطقه تبدیل شد و

کوچک (پیش‌کوه و پشت‌کوه لرستان) تقسیم می‌شد و آن‌ها تا سال ۸۲۷ بر منطقه حکومت می‌کردند. در دوره‌ی حکومت‌داری اتابکان که دارای مذهب شافعی بودند، مناطق لرنشین از آبادانی زیادی بهره‌مند شدند (ص ۴۷).

در دوره‌ی صفویه، ایالت ارجان و کهگیلویه از فارس جدا و خود ایالت مستقلی شد و از ایالت‌های مهم کشور به حساب می‌آمد؛ به گونه‌ای که شخصیت‌های مقتدر از سوی حاکمیت برای اداره‌ی آن انتخاب می‌شدند؛ از جمله افراد شاخص می‌توان به الله‌وردی‌خان، بیگلربیگی منطقه، اشاره کرد. از مقولات سیاسی مورد اشاره‌ی این کتاب در دوره‌ی صفویه می‌توان به شورش در منطقه توسط شخصی به نام قلندر که ادعا می‌کرد شاه اسماعیل دوم است، اشاره نمود. هم‌چنین شخص دیگری به نام صفی میرزا در زمان شاه طهماسب دوم در منطقه‌ی کهگیلویه و خلیل‌آباد بختیاری خود را شاه می‌خواند و عده‌ای را دور خود جمع کرده و سر به شورش می‌نهد. از دیگر وقایع مهم دوره‌ی صفویه در منطقه، شورش محمدخان بلوچ نایب‌الحکومه‌ی کهگیلویه در زمان شاه عباس سوم است (ص ۷۶). پس از شکست صفویه، افغان‌ها در چند مورد

بویراحمد به قلمرو ایلات بختیاری و قشقایی نیز نظر داشته است.

مؤلف در ادامه به توطئه‌های دربار قاجاریه و تحریکات ظل‌السلطان حاکم اصفهان، معتمدالدوله حاکم فارس و پسرش احتشام‌الدوله حاکم کهگیلویه در مورد ایل بویراحمد و اختلاف بین خداکرم خان و فرزندش محمد حسین خان و تأثیر آن بر ساختار سیاسی ایل و موقعیت آن می‌پردازد.

در بخش دوره‌ی مظفرالدین شاه به احداث جاده‌ی بختیاری برای استخراج چاه‌های نفت مسجد سلیمان و موقعیت ایل بختیاری و قرارداد داری و انقلاب مشروطیت و آثار آن بر حوزه‌ی سیاسی ایلات کهگیلویه و بویراحمد پرداخته می‌شود و در مورد دلایل واگذاری حکومت کهگیلویه به بختیاری‌ها و نحوه‌ی برخورد آن‌ها با مردم و خوانین و سایر ایلات و نسبت بین بختیاری‌ها و قشقایی‌ها و مناسبات آن‌ها با ایل بویراحمد و سایر طوایف توضیح داده می‌شود.

در این دوره، خسروخان سردار ظفر به حکومت کهگیلویه می‌رسد و نصیرخان سردار جنگ را به معاونت خود منصوب می‌کند و اسکندرخان عکاشه نیز به‌عنوان مأمور جمع‌آوری مالیات عازم منطقه‌ی طبیعی می‌شود و

توانست سایر ایلات را در چنبره‌ی قدرت خود گرفته و باعث اضمحلال ایل قدرتمندی هم‌چون نویی و شکست سایر ایلات از قبیل بختیاری، قشقایی، چرامی، بابویی، دشمن زیاری، بهمنی و طیبی می‌شود. در زمان قاجار ریاست ایل بویراحمد با شخصی به نام کی ملک بود. کی از الفاظ باستانی به معنای رهبر است که در منطقه برای خوانین رایج بوده و در دوره‌ی قاجار به‌تدریج لفظ خان جای‌گزین آن می‌شود. بعد از کی ملک، فرزندش، کی محمد طاهر (محمد طاهرخان)، و بعد از آن نوه‌اش، خداکرم خان، رهبر ایل نویی را شکست داد و قلمرو آن را تصرف کرد.

در دوره‌ی حکومت قاجاریه (زمان ناصرالدین شاه) میرزا فلاح گرم‌رودی، حکمران کهگیلویه، و پس از آن میرزا محمد فسایی بوده که هر دو در کتاب خود به معرفی خوانین و کلانتران منطقه و وضعیت اجتماعی و سیاسی آن پرداخته‌اند. مردم کهگیلویه در واقعه‌ی تصرف شهر هرات دولت را یاری دادند و انگلیسی‌ها را در جنوب شکست دادند (ص ۵۲). در همین دوره، مقتدرترین ایل، ایل بویراحمد بوده که ریاست آن برعهده‌ی خداکرم خان بوده است. وی علاوه بر ایلات کهگیلویه و

اقدامات کریم‌خان و رفتارشناسی سیاسی سایر خوانین و رقبا در جهت توطئه برای قتل وی به تفصیل همراه با مستندات مورد بحث قرار می‌گیرد. در هر حال قدرت نمایی‌های کریم‌خان هنوز هم به‌عنوان ضرب‌المثل بین مردم رایج است.

در دوران مشروطیت به سرکوب کمیته‌ی قیام سعادت شیخ خزعل و حسین‌خان بهمئی توسط رضاخان و همراهی ایلات منطقه مخصوصاً ایل بویراحمد به سرکردگی شکرالله‌خان (ضرغام‌الدوله) و سرتیپ خان (هژبر السلطنه) اشاره می‌شود و انگیزه‌ی شرکت ایلات مختلف در واقعه‌ی سرکوب خزعل، خود واقعه مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در ادامه به مجالس قانون‌گذاری و نقش خوانین و مردم عادی در تعیین نماینده و نمایندگان مختلف در مجلس مشروطیت اشاره می‌شود. نویسنده این نکته را ذکر می‌کند که از مجموع ۵ دوره، این منطقه در ۳ دوره‌ی نماینده نداشته و در ۲ دوره دیگر هم اولاً افراد منتخب غیربومی بودند. ثانیاً: مردم در انتخاب آن‌ها نقشی نداشته‌اند. مؤلف در ادامه با اشاره به سیاست عشائری در دوره‌ی رضاشاه اقداماتی هم‌چون تخته قاپو، نظام وظیفه‌ی اجباری، خلع

درگیری‌هایی بین سران طوایف و ایلات منطقه با بختیاری‌ها رخ می‌دهد که در این کتاب مورد اشاره قرار گرفته است.

در اواخر دوره‌ی مظفرالدین شاه در میان سران ایلات، ولی‌خان، خان ایلات بویراحمد، عنوان بیگلربیگی کهگیلویه را دریافت نمود و سایر ایلات را تحت سیطره‌ی خود گرفت؛ اما با ظهور کریم‌خان بویراحمدی معروف به بهادرالسلطنه، برادرزاده‌ی ولی‌خان، او توانست به‌عنوان مقتدرترین فرد منطقه، جایگاه ایل بویراحمد را به نسبت سایر ایلات به‌صورت جدی تقویت کند. وی ضمن داشتن عنوان اولین ایلخان ایلات کهگیلویه، قلمرو مرزی خود را به مرزهای بختیاری و قشقایی گسترش داد و همسایگان خود؛ یعنی، قشقایی‌ها و بختیاری را غارت و تحقیر کرد و باعث توسل و تظلم‌خواهی شدید آنان به مقامات دولتی گردید. در صفحات مختلف کتاب به زد و بندهای درباریان برای اعمال یا برکناری و سرکوب یا تقویت کریم‌خان بهادرالسلطنه اشاره می‌شود و دسته‌بندی‌های هیأت حاکم با همراهی طوایف و ایلات رقیب بیرون منطقه (بختیاری و قشقایی)، ایلات درون منطقه، سران خود ایل بویراحمد، سرکنسول‌گری انگلیس و

۱) از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲
 ۲) از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷.

در این فصل رؤسای هر ایل و روابط آن‌ها با فامیل و سایر طوایف و حکام دولتی و نماینده‌ی مجلس در این دوره‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد و بازگشت فرزندان خوانین از تبعید و بروز جنگ‌ها و خلع سلاح پادگان‌ها در مناطق مختلفی هم‌چون حنا و سیرم مورد بررسی قرار گرفته است. هم‌چنین سیطره‌طلبی‌های مقتدرترین خان منطقه، عبدالله‌خان ضرغامپور، مورد بحث قرار گرفته و آثار جنگ جهانی و حضور نیروهای آلمانی و انگلیسی در منطقه مخصوصاً در گچساران و مواضع تمامی ایلات نسبت به طرفین جنگ جهانی مورد بحث قرار می‌گیرد.

در حوادث ملی شدن نفت به برخورد سران ایلات و دسته‌بندی آن‌ها به مصدقی و درباری؛ به آگاهی سیاسی خسروخان بویراحمدی و توطئه‌ی حاکمیت و نماینده‌ی مجلس جهت قتل وی توسط برادرش عبدالله‌خان اشاره می‌شود. در این دوره با ذکر اختلافات درون ایلی، به قدرت ایلخان منطقه؛ یعنی، عبدالله‌خان و روابط آن با سایر ایلات و دولت اشاره می‌شود. در همین فصل به قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اصلاحات ارضی و

سلاح، الزام به پوشش با لباس یکدست و آموزش همگانی اجباری را مورد نقد قرار داده و به بررسی بازتاب آن‌ها می‌پردازد و با توضیح وقایع ایلات مختلف منطقه، به این نکته اشاره می‌کند که سیاست‌های بیگانه‌گرایی و غیرواقع بینانه‌ی رضاشاه که به دست مأموران ناصالح بر عشایر تحمیل می‌شد، به تدریج ماهیت واقعی او را نشان داد و باعث درگیری بین خدا کرم‌خان و قوای دولتی در سال ۱۳۰۸ و بروز جنگ در سال ۱۳۰۹ بین قوای دولتی و شکرالله‌خان سرتیپ خان و غلامحسین‌خان شد که قبلاً رضاخان را در واقعه‌ی خزعل یاری داده بودند. نهایتاً این خوانین با وعده‌ی تأمین از سوی رضا شاه توسط سردار اسعد به تهران دعوت می‌شوند و در آن‌جا زندانی و نهایتاً به بهانه‌ی توطئه به همراه سردار اسعد اعدام می‌گردند. در ادامه‌ی بحث‌ها به غارت‌ها و یاغی‌گری‌های سران ایل در دوران تبعید خوانین اشاره شده و خصوصیات اخلاقی افرادی نظیر کی لهراسب، میرغلام، کی علی خان و کی ولی خان مورد بحث قرار می‌گیرد.

وقایع و حوادث در فصل کهگیلویه در دوره محمدرضا به دو دسته تقسیم می‌شود:



نقد و بررسی

نقاط قوت کتاب «تاریخ سیاسی کهگیلویه برکاستی‌های آن غلبه دارد؛ اگر چه ذکر همه‌ی این نقاط قوت از توان نویسنده‌ی این سطور و ظرفیت بحث خارج است؛ اما حتی‌الامکان سعی شده به برخی از آن‌ها اشاره شود:

۱- امتیازات کتاب

۱-۱) متدولوژی علمی

با مرور تاریخ‌نگاری عشایری در این منطقه و تفکیک آن‌ها به دو دسته‌ی روشمند و غیرروشمند، به این نکته پی می‌بریم که کتاب حاضر با بهره‌گیری از سبک و سیاق علمی نگاشته شده و برخلاف بسیاری از تاریخ‌نگاران بومی و غیربومی فقط بازگویی ساده‌ی دیده‌ها و شنیده‌ها و برداشت نامنظم و پراکنده از چند منبع نیست. این اثر با بهره‌گیری از منابع تاریخی موثق و با نگاه انتقادی به این کتب و آشنایی و تسلط به تاریخ سیاسی عمومی کشور نگاشته شده است و مؤلف با استفاده از منابع متعدد، اقدام به غربال کردن مطالب مورد نظر خود نموده است و تصویر نسبتاً دقیقی از تحولات سیاسی منطقه مخصوصاً در دوران قاجاریه و تا حدی در دوران پهلوی ارائه داده است. نظام‌مندی و اتکا به نظم منطقی زمانی و مکانی و آرایش وقایع

قیام بزرگ مردم تحت عنوان نهضت عشایری جنوب (توسط عشایر بویر احمد، کوهمره سرخی) نیز اشاره شده است و نسبت آن با روحانیت و پیام حضرت امام خمینی (ره) مورد اشاره قرار می‌گیرد. در این جنگ که معروف به جنگ گجستان بوده، نیروهای دولتی شکست عظیمی را متحمل شدند. فرماندهی این نبرد در قوای دولتی با سپهد آریانا بوده که در کتاب تاریخچه‌ی عملیات جنوب، به تفصیل درگیری‌ها و تاکتیک‌های نظامی مورد استفاده در منطقه را گزارش کرده است. در این جنگ چندین ستون نظامی توسط یک گروه ۱۳ نفری از یکی از طوایف ایل بویراحمد به نام طایفه‌ی جلیل نابود شدند و نهایتاً این وقایع منجر به قتل عبدالله خان و اعدام سران ایل (ناصرخان)، جعفرقلی خان و حسینقلی خان رستم و ... می‌گردد. در پایان این کتاب به ضعف پایگاه مشروعیت خوانین به هنگام اصلاحات ارضی، نقش علما در تحولات اجتماعی - سیاسی منطقه و نتایج سیاسی؛ اجتماعی اصلاحات ارضی پرداخته می‌شود.

تقیح و مذمت سایر ایلات و طوایف گاه در دستور کار اول مؤلفین قرار گرفته است؛ این کتاب با رعایت ادب، به ذکر خصوصیات رفتاری برجسته‌ی سرآمدان ایلی و طایفه‌ای به همراه نقاط ضعف آن‌ها اقدام نموده است و به جز تقبیح حکومت پهلوی در بخش پایانی، کم‌تر زبان لعن در این کتاب دیده می‌شود.

۱-۳) **ارایه‌ی تصویر دقیقی از جغرافیای تاریخی منطقه در دوره‌های مختلف**

چون هدف این کتاب شناسایی منطقه‌ی کهگیلویه و بویراحمد و تدوین تاریخ تحلیلی سیاسی آن بوده است و این استان در طول تاریخ گاه جزو فارس و گاه خوزستان و گاه مستقل بوده، گاه مرکز ثقل حوادث و گاه در حاشیه بوده؛ مؤلف در هر برهه از تاریخ اقدام به مشخص نمودن جغرافیای تاریخی منطقه، تقسیمات ناحیه‌ای، معرفی کلانتران و خوانین ایلات، حاکمان دولتی و خصوصیات جغرافیایی و تاریخی نموده است.

۱-۴) **محدود نمودن و تمرکز بر موضوعات مورد پژوهش**

با توجه به هدف کتاب؛ یعنی، تدوین تاریخ تحلیلی سیاسی منطقه،

برحسب عامل زمانی با رعایت پیوستگی نسبی از مزایای این کتاب است. ارجاعات دقیق به کار گرفته شده و روش مورد استفاده در جمع‌آوری اطلاعات، ترکیبی از مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی و مصاحبه‌ی عمیق با مطلعین محلی است. در انتخاب مطلعین، درجه و وزن طوایف در حوادث مختلف رعایت شده و از میان افراد مختلف از کسانی که خود در بطن حوادث بوده‌اند مصاحبه به عمل آمده است. بهره‌مندی از ۲۰۰ ساعت مصاحبه با مطلعین محلی، استفاده از اسناد محرمانه و اسناد قدیمی و اسناد موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مجلس شورای اسلامی و مرکز تحقیقات مطالعات تاریخ معاصر از مزیت‌های دیگر این کتاب است که بر صیغه‌ی علمی آن افزوده است. برخی از نامه‌ها و اسناد به همراه تصاویر و عکس‌ها در ضمیمه‌ی کتاب درج شده و فهرست موضوعی نسبتاً دقیقی در پایان کتاب ارائه شده است.

۱-۲) **رعایت اخلاق پژوهشگری**

برخلاف کتاب‌هایی که در مورد تاریخ منطقه نوشته شده و هدف آن‌ها مطرح کردن خانواده و طایفه و ایل و تبار نویسندگان مربوطه است و رد و



سیاسی وی به وقایع و بینش سیاسی و تاریخی وی در تحلیل و تعلیل اتفاقات تاریخی است.

۱-۶) پرداختن به نقش علما و سادات در وقایع منطقه

در فصول قاجاریه و پهلوی، به نقش علمای مذهبی در تحولات سیاسی منطقه توجه شده و میزان تأثیر این قشر بر جامعه‌ی عشایری مورد بررسی قرار می‌گیرد. توجه به این بخش از نیروهای اجتماعی که در سایر کتب تاریخی منطقه کم‌تر به آن‌ها توجه شده است، یکی از امتیازات کتاب در تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی ایلات و اقشار اجتماعی به حساب می‌آید.

۲- ملاحظه‌ی برخی کاستی‌ها

۱-۲) عدم بهره‌مندی از مطالعات خارجی و برخی کتب تاریخی قدیمی

با توجه به جایگاه منطقه، بهره‌مندی از کتبی نظیر کتاب مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای که به بررسی نسب‌نامه‌ی رؤسای شبانکاره (قبل و بعد از اسلام) و نسبت و رابطه‌ی آن‌ها با حاکمان مغول می‌پردازد، می‌توانست بر غنای اثر بیفزاید. در سالیان اخیر نیز تعداد زیادی از محققین خارجی به منطقه مراجعه کرده و مطالب جالبی را در

علی‌رغم توجه به همه‌ی ادوار تاریخی، تنها برخی از حوادث تاریخی با موضوعیت سیاسی به لحاظ اهمیت و تاریخی بودن مورد توجه قرار گرفته‌اند و همین محدود بودن موضوعات پژوهش، از قطور شدن کتاب و تبدیل آن به چند جلد کتاب جلوگیری نموده و در مجموع متنی منقح با روایی و انسجام نسبی ارائه نموده است و در برخی موارد نیز محقق سؤالات و ابهامات ذهنی خود را مطرح کرده و راه را برای سؤالات و تحقیقات دقیق‌تر باز نموده است.

۱-۵) اتکای تاریخ محلی به تاریخ ملی

نویسنده با آگاهی به تحولات عمومی و تاریخ ملی، رابطه‌ی تعاملی میان مرکز - پیرامون و هم‌گرایی و واگرایی را مورد بررسی قرار داده است و جریانات معطوف به مرکز یا محلی‌گرا را در چارچوب جامعه‌شناسی سیاسی مورد بررسی قرار داده است و هیچ‌گاه تاریخ منطقه را منفصل از حاکمیت مرکزی ندیده و نسبت وقایع محلی را با وقایع ملی سنجیده است وی با اتکا به تحلیل‌های کلان در سطح ملی اقدام به ارزیابی تحلیل‌هایی در سطح خرد و میانه نموده است. نحوه‌ی تحلیل وقایع، نشانگر آگاهی و نگاه

خود را مدیون یک ایل می‌داند، با توجیه به کارگیری نام تاریخی، نام آن را در کنار کهگیلویه درج نکند. مؤلف محترم هم به این امر اذعان داشته است و تقریباً ۶۰ تا ۷۰٪ حجم کتاب‌اش را به نقش این ایل در تحولات منطقه اختصاص داده است. با این اوصاف، این سؤال به ذهن می‌رسد که ایل و منطقه‌ای که وزن سیاسی و اجتماعی‌اش در ادوار مختلف به اندازه‌ی تمامی ایلات و مناطق کهگیلویه بوده است، چرا باید مورد بی‌توجهی قرار گیرد؟ ایشان مدعی هستند که در طول تاریخ، این منطقه به نام رم گیلویه یا زم بازنجان معروف بوده؛ اما اشاره نمی‌کند که منطقه‌ی بازرنگ در بویراحمد واقع بوده است و ایلات اردشیری ساکنان منطقه بویراحمد بوده‌اند. از طرفی کهگیلویه همواره یا جزو فارس یا خوزستان بوده و در دوره‌های مختلف به نام ایالت کهگیلویه و ارجان معروف بوده است و در دوره‌ی معاصر نیز به نام کهگیلویه و بویراحمد شهرت داشته است. حتی با نگاه تاریخی عنوان تاریخ سیاسی کهگیلویه و بویراحمد از وجه تسمیه‌ی بیش‌تری برخوردار است.

مورد منطقه نوشته‌اند. حجم این مطالب مخصوصاً در دوره‌ی پهلوی قابل توجه است؛ اما در نگارش این کتاب تاریخی از هیچ منبع خارجی استفاده نشده و جای مطالعات خارجی در این اثر خالی است.

۲-۲) ایراد به عنوان کتاب

عنوان کتاب، «تاریخ سیاسی کهگیلویه» است؛ حال آن‌که نام منطقه از سال ۱۳۴۲ به فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد تبدیل شد و سپس در سال ۱۳۵۵ تبدیل به استانداری گشت. استان شدن کهگیلویه و بویراحمد مرهون رشادت و شجاعت و توانمندی نیروهای نخبه‌ی این ایل بوده است. به قول استاد بهمن بیگی بویراحمد آن‌قدر پا در رکاب برد و ماشه‌ی تفنگ برنویس را چکاند تا از یک دهستان یک استان آفرید (بیگی، ۱۳۶۸)؛ استانی که نه به لحاظ استانداردهای جمعیتی، نه به لحاظ وسعت، نه به لحاظ رفاه و امکانات و نه به لحاظ استانداردها و معیارهای شهرنشینی و تعدد شهرها قابلیت استان شدن را نداشت؛ لیکن با اتکا به سیاست و قدرت تدبیر مردان بویراحمد استان شد. واقعاً حیف است که در تاریخ استانی که استان شدن



نیست و بهتر است با کالبدشکافی دقیق‌تر و رجوع به سایر منابع این مسأله مورد بررسی واقع شود که آیا قبل از عیلامیان اقوام بومی‌ای در منطقه ساکن بوده‌اند یا خیر؟ با توجه به هم‌جواری این منطقه با منطقه‌ی خوزستان و سکونت اُکسی‌ها در این منطقه و فارس و اصفهان و چهارمحال و بختیاری و قوم لولوبی‌ها در این مناطق، و سکونت قوم کاسی‌ها در لرستان، چه نسبتی میان عیلامیان با اُکسی‌ها، کاسی‌ها، لولوبی‌ها و گوتی‌ها و ... بوده است؟ آیا این اقوام در این منطقه ساکن بوده‌اند؟ با توجه به آن‌که برخی از باستان‌شناسان، عیلامیان را شعبه‌ای از آریایی‌ها می‌دانند، ذکر ادعای دیولافرا و دمورگان درباره‌ی نژاد حبشی داشتن این مردمان چه توجیهی دارد؟

ج) نامشخص بودن تفاوت بین شبانکاره‌ها، شول‌ها، لرها و کُرده‌ها

در فصول مربوط به ایران باستان و دوران هخامنشیان چنین ذکر شده است که «قراین حکایت از آن دارد که اغلب یا قاطبه‌ی اهالی این منطقه از پارسیان هخامنش بوده و خود فرمانروای این منطقه بوده‌اند و در ادامه آمده است که ساسانیان که نسب خود را به

۲-۳) ایرادات ماهوی بخش قبل از اسلام

الف) آیا کهگیلویه همان آنشان است؟

مؤلف با استناد به نوشته‌های دکتر امان‌اللهی، این منطقه را جزو آنشان دانسته است؛ حال آن‌که «اقتداری» این منطقه را جزو آنزان می‌داند و آنشان را بخش جلگه‌ای خوزستان و آنزان را بخش کوهستانی خوزستان و فارس می‌داند. برخی باستان‌شناسان نیز آنشان و آنزان را یکی دانسته‌اند و برخی قایل به تفکیک شده‌اند و برخی مرکز آن را مالمیر (ایذه) و برخی دشت بیضا و فارس می‌دانند. بهتر بود ایشان با نگاه انتقادی و با توجه به یافته‌های باستان‌شناختی مدعای خود را اثبات می‌نمودند.

ب) آیا قبل از عیلامیان اقوام بومی ساکن این منطقه نبوده‌اند؟

نویسنده در بخش مربوط به حکومت عیلامیان، به صورتی گذرا و با توجه به وقایع استان خوزستان (اُکسیان) و مناطق هم‌جوار، این منطقه را جزو قلمرو عیلامیان دانسته و خط و مذهب و نژاد آن‌ها را از عیلامیان می‌داند و حتی نژاد مردم منطقه را حبشی می‌خواند؟! این اشارات غیردقیق جهت چنین استنتاجی کافی

نحوه حاکمیت، قلمرو و حاکمان مربوط ذکر می‌آید و منابع مهم مربوط به حاکمیت شبانکاره‌ها، نظیر مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای، شیرازنامه (احمد بن ابوالخیر)، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ ملوک شبانکاره (معین‌الدین نظری) و تاریخ مغول (عباس اقبال آشتیانی) مورد توجه و ارجاع قرار نگرفته است.

شول‌ها هم از مهم‌ترین طوایف و ایلات قبل و بعد از اسلام هستند که در منطقه ساکن بوده و حتی منطقه‌ی ممسنی به نام شولستان معروف بوده است و گویا رابطه‌ی نسبی نزدیکی بین شول‌ها و شبانکاره‌ها برقرار بوده است. در این کتاب و سایر کتب تاریخی به نسبت دقیق میان شول‌ها و شبانکاره‌ها اشاره نشده است. در کتاب «رستم و بویراحمد گاهواره تاریخ» (حسینی‌زاده) این دو طایفه یکی دانسته شده است و شول‌ها را جزو شبانکاره‌ها محسوب کرده‌اند.

در فارسنامه ناصری آمده است: منطقه‌ی شولستان که محل استقرار طوایف شول بوده از زمانی که به تصرف اتابک نصیربن بدر درآمد به نام «ممسنی» شهرت یافت. شهر نویندگان از زیر مجموعه‌های این منطقه در قرن چهارم هجری و بعد از آن از کازرون

هخامنشیان بر می‌گردانند از طوایف شبانکاره بودند که در منطقه بازرنگ ساکن بوده و از ساکنین اولیه و اصلی منطقه بوده‌اند و آن‌ها سپهبدان مملکت فارس بودند که مسیر آن‌ها ولایت بازرنگ و گرمسیرشان اطراف داربگرد بود و آن‌ها در آنجا حاکمیت یافتند و سلسله‌ی ساسانیان را بنیان نهادند.

آنچه که از محتوای این کتاب برداشت می‌شود این است که شبانکاره‌ها هم قبل از اسلام (دوره‌ی باستان) و هم بعد از اسلام در کل منطقه صاحب نفوذ بوده‌اند؛ به گونه‌ای که آن‌ها در دو دوره حکومت فارس و کهگیلویه را در اختیار داشته‌اند:

۱- از اوایل قرن سوم تا اوایل قرن

پنجم

۲- از نیمه‌ی دوم قرن پنجم تا

اواخر قرن هشتم

شبانکاره‌ها در این دوره علاوه بر شیراز، کهگیلویه، کازرون، شاپور، داربگرد، نیریز، ایگ (ایج)، فُرك، طارم و اصطهبانات را تحت تصرف خود داشته‌اند (ابن بلخی، ۱۶۸۰ : ۱۶۶) و نهایتاً توسط آل مظفر مغلوب گشته‌اند. علی‌رغم آن‌که هم در بخش ایران باستان و هم در دوره‌ی اسلامی به قدرت و استیلای شبانکاره‌ها اشاره می‌شود؛ از تقسیمات درونی این ایل،

حامی در پژوهش خود در بند پارس را ساخته‌ی فکر اسکندرنویسان دانسته و آن را افسانه‌سرایی داند (حامی، ۱۳۵۴: ۷۵)

احمد اقتداری با نگاه انتقادی به اظهار نظرهای مختلف و با راه‌پیمایی و عملیات باستان‌شناختی و ریشه‌شناسی مناطق مختلف، ضمن رد نظرات مختلفی که دربند پارس را در اطراف قریه‌ی لیکک بهمنی می‌دانند، تنگه‌ی اطراف دز اسپید دشتروم و تنگ آری و تنگه‌ی تامرادی و محلی به نام «داودور» را گور آریوبرزن می‌داند (اقتداری، ۱۳۵۹: ۳۸۳).

منابع نظامی با توجه به شکست‌های مختلفی که در جنگ‌های سال ۱۳۰۹ و ۱۳۴۲ از قوای بویراحمدی می‌بینند؛ محل وقوع این جنگ‌ها؛ یعنی، تنگه‌ی مرادی‌ها را در جنگ سال ۱۳۰۸ و تنگه‌ی نالی یا پیرزاد را در جنگ گجستان (۱۳۴۲)، به همان عنوان تنگه‌ی تاریخی دربند پارس معرفی کرده‌اند تا جنبه‌ی سمبولیک به این جنگ‌ها بخشیده و آن را با سمبول‌های ملی پیوند بزنند (نک: فولادوند؛ ماهنامه‌ی ژاندرمری، ۱۱ و آریانا، ۱۳۴۳: ۱۲۱). تنها کسی که دربند پارس را تنگه‌ای در منطقه‌ی لیکک بهمنی می‌داند، مؤلف

بزرگ‌تر بوده است. شول‌ها با ایلات شبانکاره رابطه‌ی بسیار نزدیک داشتند (حسینی فسایی، ۱۳۰۴: ۳۰۳). در هر حال در این کتاب فقط به سرکوبی شول‌ها توسط اتابک ابوالحسن فضلویه و نصرین بدر اشاراتی مختصر می‌شود و رابطه‌ی میان این دو ایل مجهول باقی می‌ماند.

ج) شناسایی در بند پارس:

اسکندر مقدونی برای شکست داریوش سوم، به تلافی حمله‌ی خشایار شاه به آتن، عازم ایران گشت و پس از ورود به جلگه‌ی خوزستان و خراج‌گذار نمودن ولایت آکسیان، به دربند پارس رسید و در این محل بین لشکر وی و آریون برزن سردار ایرانی جنگ سختی در گرفت که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حماسه‌های ملی ایرانیان در حافظه‌ی تاریخی ایرانیان کماکان باقی است. در خصوص این‌که در بند پارس کجاست از سوی محققین داخلی و خارجی نظرات مختلفی اعلام شده است.

مرحوم پیرنیا اولین ایرانی است که از منطقه‌ی کهگیلویه به‌عنوان دربند پارس نام می‌برد و به نقل از یکی از خوانین بختیاری تنگ تکاب را محل دربند پارس ذکر می‌کند.

سایر مناطق و استقرار طایفه‌ای به نام کی‌گیوی که نسب خود را به اردشیر بابکان رسانده و موسوم به طوایف اردشیری هستند و با توجه به کشف طلاهای دوران ساسانی و هخامنشی در تپه‌ای به نام تل خرگوشی یا تپه‌ی طلایی در این منطقه، برخی از محققین از جمله همتی (۱۳۷۶) و حسینی (۱۳۷۷) این منطقه را به‌عنوان دربند پارس معرفی کرده‌اند؛ اما نویسنده کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه بدون توجه به آرای مختلف و بدون ارزیابی مستند کافی باستان‌شناختی و واژه‌شناختی، مصادره به مطلوب نموده و ضعیف‌ترین نظر را پذیرفته، تنگه‌ای را در لیکک بهمئی به‌عنوان دربند پارس معرفی کرده است.

د) عدم توجه به حکومت اشکانیان در منطقه

مؤلف هیچ اشاره‌ای به حکومت اشکانیان در منطقه نمی‌کند و به راحتی از این دوره چشم‌پوشی می‌کند، حال آن‌که با توجه به شواهد باستان‌شناختی و وجود سنگ نبشته‌ها و لوح‌های مختلف از پادشاهان اشکانی در منطقه‌ی سولک بهمئی، ارجح بود که به این دوره و تحولات آن نیز اشاره شود (غفاری، ۱۳۷۶).

کتاب شناسنامه‌ی بهبهان، آقای جوکار قنوتی، است.

محققین خارجی نیز عموماً مقاومت آریوبرزن را یا ناچیز شمرده و از آن ذکری ننموده یا اشاراتی مختصر کرده‌اند، و بارون دوبد (۱۳۷۰: ۴۷۹) به تنگ تکاب و اتینی به منطقه‌ای در ممسنی یا تنگ شیو اشاره می‌کند (کریمی، ۱۳۲۹: ۱۱).

بررسی آرای محققین نشان می‌دهد که همگی در وقوع جنگ دربند پارس در یکی از تنگه‌های منطقه کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی اتفاق نظر دارند. با این حال دلایل و شواهد مستندی در شناسایی دقیق این مکان آرایه نگردیده است.

با توجه به شواهد ذکر شده در خصوص برف‌گیر بودن منطقه، با توجه به بعد مسافت (۵ فرسخ) از جلگه تا کوهستان و با توجه به وجه تسمیه‌ی منطقه‌ای به نام دشت روم و وجود تنگه‌ای در این منطقه با نام تنگ آری و با توجه به این‌که در لُری کلمات را مخفف تلفظ نموده و به جای آریو می‌گویند «آری» و با توجه به وجود مقبره‌ای به نام پیربلدوک یا راه‌بلد که در اذهان عمومی مردم منطقه، چوپان راه‌بلد ارتش اسکندر بوده و با توجه به حافظه‌ی تاریخی مردم این منطقه و



حجم مطالب در بخش قبل از قاجاریه و پهلوی بسیار مجمل است؛ به گونه‌ای که برخی از نتیجه‌گیری‌ها شتابزده و پاره‌ای از تحلیل‌ها فاقد پشتوانه و شاهد و مصداق است. در این خصوص می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- مؤلف در بخش حکام بومی، گیلویه را برادر سلمه می‌خواند، حال آن‌که سلمه از حکام عرب و گیلویه فرزند مهرگان و نوه‌ی روزبه بوده و از حاکمان شبانکاره و غیرعرب محسوب می‌شده است.

۲- در صفحه‌ی «۷۸» چنین آمده است که شواهد مؤید آن است که از همان قرن اول هجری به رغم حاکمیت اهل سنت؛ احتمالاً اکثر اهالی، شیعه بوده‌اند. جهت توجیه این تحلیل به حضور اسماعیلیان در منطقه و نیز حضور طوایف عقیلی و هاشمی و سادات در منطقه و حضور حکام کم‌تعصب نظیر اتابکان لُر و آل‌بویه اشاره می‌کند؛ حال آن‌که در منابع تاریخی ذکر شده که تا قرن چهارم هنوز قلعه‌المجوس که محل نگه‌داری کتب درسی زرتشت بوده، در همین منطقه در دست روحانیون زرتشتی و غیرقابل تسخیر بود یا خود مؤلف در قرن پنجم به شافعی مذهب بودن مردم

۴-۲- ایرادات شکلی بخش پس از اسلام

یکی از مزایای این کتاب دقت در ویراستاری و وجود متنی سلیس و روان از حیث نگارش است؛ با این وجود تعداد بسیار کمی اغلاط تایپی و سهوی در متن به چشم می‌آید. از جمله در پاورقی صفحه‌ی ۴۱۷؛ تشکیل مستمرات ذکر شده است حال آن‌که عدم تشکیل مستمرات صحیح است؛ در صفحه «۴۴۷» به جای کی الله قلی جهانبازی کی اله قلی جهان بین ذکر شده؛ و در صفحه‌ی ۵۲۵ به جای ایالت؛ «فرمانداری کل» صحیح است.

هم‌چنین در متن اصلی، ۱۲ صفحه از نامه‌ها و اشعار و دست‌نوشته‌ها و متن نامه‌ی صاحب عروه‌الوثقی به آقای سیدعلی صفدر تقوی مقدم ذکر شده است که بهتر بود در بخش ضمایم و مستندات جای می‌گرفت.

۵-۲- ایرادات ماهوی بخش پس از اسلام:

الف) قبل از دوران قاجاریه و پهلوی:

با توجه به تخصص مؤلف و روشن بودن تاریخ تحولات منطقه در دوران قاجاریه و پهلوی و زنده بودن بسیاری از شاهدان عینی، مؤلف بیشتر به تاریخ معاصر منطقه پرداخته و نوع تحلیل‌ها و نحوه‌ی آرایه‌ی مطالب و

۲- کم‌توجهی به مناسبات خویشاوندی و وابستگی‌های فامیلی در تحلیل پاره‌ای از وقایع نظیر: دلایل قتل کی لهراسب، دلایل حمایت حسین خان بهمئی از شیخ خزعل، دلایل فراری دادن عبدالله‌خان توسط تیمور بختیار، حمایت مردم بویراحمد از امام قلی‌خان رستم در جنگ ۱۳۰۹ علیه رضاخان، حمایت غلام‌حسین جلیل از ناصرخان طاهری در جنگ گجستان، وابستگی فامیلی میان خوانین بویراحمد و ممسنی، باشت، طیبی، چرامی و... و وابستگی فامیلی میان کدخدایان با همدیگر و با خوانین... و تأثیر ازدواج‌ها و وعده و وعیدهای سیاسی بر وقایع یا پیشگیری از بروز آن‌ها یا در اصطلاح محلی تأثیر هالو (دایی) و خرزایی (خواهرزادگی) به جانب داری یا عدم حمایت.

۳- تناقضات درون متن

الف) در صفحه‌ی ۴۲۲ به حکم وزیر کشور در خصوص معرفی محمدعلی‌خان بهمئی در سال ۱۳۲۱ به‌عنوان سرپرست طایفه‌ی بهمئی اشاره می‌کند؛ حال آن‌که در همان صفحه به فرار و خروج بدون اجازه‌ی وی از تهران بعد از تاریخ فوق اشاره می‌شود.

به نقل از ناصرخسرو قبادیانی اشاره می‌کند (ص ۲۷) یا در کتاب «منم تیمور جهانگشای» به وجود آتشگاه‌ها و آتشکده‌های متعدد در منطقه و آیین زروان و زرتشت و مزدک در منطقه اشاره می‌شود.

ب) دوران قاجاریه و پهلوی

۱- ناقص رها کردن پاره‌ای از تحلیل‌ها و وقایعی نظیر: اکتشاف نفت در منطقه‌ی باشت و بویراحمد گرمسیری و تحولات سیاسی ناشی از آن، جریان ملی شدن نفت و دسته‌بندی طوایف، خوانین و کدخداهای روحانیت و نیروهای نظامی در خصوص حمایت یا عدم حمایت از مصدق و دربار و نقش مردم در انتخابات مجلس و حمایت از آیه‌الله غروی نماینده‌ی ملی - مذهبی‌ها، میزان و نوع وابستگی خسروخان و نحوه‌ی مهدورالدم اعلام شدن آن توسط علمای منطقه، دلایل هم‌زمانی قیام افراد منطقه‌ی کوهمره سرخی با ایلات بویراحمد در جریان نهضت جنوب (۱۳۴۲)، دلایل عدم حمایت روحانیت و مراجع دینی از قیام سال ۱۳۴۲، مناسبات و رقابت‌های دو ایل قشقایی و بختیاری و آثار آن بر حوزه‌ی سیاسی ایلات منطقه در دوران پهلوی و ...

واقع شده و گزاره‌ها چنان در کنار هم چیده شده‌اند که گویا افراد حاضر در تنگهی گجستان صرفاً به دلیل مذهبی اقدام به این مبارزه کرده‌اند و افراد حاضر در جنگ ۱۳۰۹ به دلیل روحیهی محلی‌گرایی و ملی‌گرایی صرف و قبل از آن نیز صرفاً به دلیل ظلم و ستم حاکمیت، عشایر و خوانین دست به اسلحه علیه حاکمیت برده‌اند(نک، صفحه‌ی ۵۳۴ به بعد).

در پایان باید گفت طرح نکات فوق، نافی ارزشمندی این اثر نبوده؛ بلکه نشان از قوت و وزانت علمی آن و توان مؤلف محترم دارد. قطعاً مطالعه‌ی این اثر برای علاقه‌مندان به این استان و تاریخ‌نگاری عشایری مفید خواهد بود.

داریوش جهان‌بین

ب) در صفحه‌ی ۴۵۹ گفته شده که عبدالله خان نتوانست سران طایفه‌ی آقای از جمله آقا محمدتقی خوبانی را برای حضور در چال قفا جمع کند؛ حال آن‌که در همان صفحه به حضور و نقش وی در این جریان اشاره می‌شود. ج) در صفحه‌ی ۴۹۲، تعداد افراد طایفه‌ی جلیل درگیر در جنگ گجستان را ۱۵ نفر و در جای دیگر ۱۳ نفر ذکر می‌کند.

۴- نگاه کاملاً عقیدتی و بدبینانه به دولت پهلوی و زیر سؤال بردن همه‌ی اقدامات

نویسنده، تحت تأثیر موضوع کم‌توجهی به ایلات و ظلم تاریخی به آن‌ها؛ در تحلیل وقایع دوران قاجاریه و پهلوی، به صورتی کاملاً یک‌طرفه، همه‌ی اقدامات دولت را خبط و غلط و در راستای بیگانه‌دوستی، ضد عشایری بودن و ناشی از ترس از عشایر دانسته و آن‌ها را غیر مفید، غیرقابل توجه و تحمیلی دانسته و به اقدامات مردم و خوانین کاملاً جنبه‌ی ظلم‌ستیزانه و گاه مذهبی و غیرمنفعت‌طلبانه داده است. وابستگی‌های درون طایفه‌ای، درون ایلی و برون ایلی، روحیه‌ی ماجراجویی و غارتگرانه‌ی مردم با اهداف غیرسیاسی کم‌تر مورد توجه